


لطفات خنیا سید

هدیه‌ای برای خوش اخلاق‌ها



بسم الله الرحمن الرحيم

سلام به دست‌هایی که حافظ ولی خدا بود. داستانی که آغوش بچه‌ها بود، داستانی که تر شد، اما شرمنده لب‌های تشنه ماند، داستانی که قلم شد، داستانی که علم شد، داستانی که دستگیر شد تا ابد. ن و القلم و ما یسطرون...

قالب‌های ادبی و بیانی سوره مبارکه قلم

این سوره با امر و نهی و جدل و قصه و مثل و ترغیب و تهدید و عمل می‌خواهد از عذاب و دیوانگی‌مان پیشگیری کند. دیوانه کسی است که وقتی بهش خطر را نشان میدهی با تو دشمنی می‌کند. می‌گویی مواظب باش نیفتی، فکر میکند می‌خواهی بیندازیش. اما پیامبر عزیزمان (علیه و آله السلام) آمده‌اند که تمام راه‌های جنون را به رویمان ببندند. همان که می‌گوید «انی بعثت لاتم مکارم الاخلاق». همان که «یشيروا لهم دفائن العقول». گنجینه‌های عقل را برایت بیرون می‌کشد تا خوش اخلاق بشوی و خوش اخلاق بمانی. در قصه‌هایی که قرآن می‌گوید، و در مثل‌ها و جدل‌ها و دیگر ساختارهای بیانی‌اش اساس بر حقیقت است.


حال یک قصه برایم بگو تا مرا خوش اخلاق کند.

یک مثل برایم بزن تا اخلاقم خوب شود.

یک جدل را برایم تعریف کن، یک کاری بگو بکنم،

یک انذار و تهدید، یک ترغیب و تشویق، یک فیلم و نمایش و همایش به من نشان بده که خوش اخلاق باشد و در مواد اولیه و پخت و پز آن تلخی و تکبر و حسادت و منیت نباشد. در هر دعوا و تلخی یک «من» شنیده می‌شود که تحقیر کننده و سوزاننده است. کسی که «من» ندارد، خشیت دارد، عبد می‌شود. خوش اخلاقی یعنی مال «او» شدن؛ «بنده» بودن.

- محصولی است از مباحث کلاس ختم مفهومی قرآن، دوشنبه صبح‌های مدرسه قرآن و عترت دانشگاه تهران. تقدیم به سوره مبارکه قلم




وَلَا يَسْتَنْوُنَ

یک اثر قیمتی را که می‌خواهی جایی ثابت و ماندگار کنی، یک دستگیره یا آویز کوچک می‌خواهد که آن را محکم نگه دارد. دستگیره‌ها خیلی مهم-اند. اگر دست بر روزگار مبلغ قابل توجهی به دست رسید، هر قدر که لازم داشتی از آن مصرف کن، اما آنچه که می‌ماند معطل یک خمس، یک قرض و یک هدیه دادن شیرین است تا برایت بماند و بیشتر شود. اگر نه چنان از لای انگشتانت میریزد و تمام می‌شود که ندانی چطور آمد و چطور رفت. دستگیره‌ها خیلی مهم‌اند. جلوی سوختن هکتارها باغ میوه را می‌گیرند. کافی است چند جعبه را برای نیازمندان نگه داری یا اصلاً در را باز کنی که خودشان ببینند و اندکی را بچینند و ببرند. پیرمردی پای منبر آیت الله بهجت گفته بود، تمام مزرعه‌های اطراف من سوخته ولی به مزرعه من که در آن قرآن بوده آسیبی نرسیده. عجب دستگیر بزرگی است قرآن که همه زندگی را با خدا پیوند می‌زند و ماندنی می‌کند.

وَدَّوْا لَوْ تَدِهِنُ فَيُدْهِنُونَ

حدود پنجاه سال قبل یکی از رجال سرشناس ایران به فرزند ارشدش که معاونت وزارتخانه‌ای را بر عهده گرفته بود گفت: «به تو فرزند عزیزم نصیحت می‌کنم که در مقابل تقاضاها و خواهش‌های مردم هرگز جواب منفی ندهی. هر چه می‌گویند، گوش کن و در پاسخ هر جمله با نهایت خوش‌رویی بگو: «بله، بله»، زیرا مردم از شنیدن جواب مثبت آنقدر خوششان می‌آید که دفع الوقت و تأخیر در انجام مقصود خویش را در مقابل آن بله ناچیز می‌شمارند.»

فرزند پند پدر را به کار بست و در نتیجه قسمت مهمی از توقعات مردم را با گفتن کلمه "بله" مرتفع می‌کرد. قضا را روزی پدر برای مطلب مهمی به فرزندش مراجعه کرد و انجام کاری را جداً خواستار شد. فرزند یعنی جناب کفیل وزارتخانه، بیانات پدر بزرگوارش را کاملاً گوش می‌کرد و در پاسخ به هر جمله با کمال ادب و تواضع می‌گفت: "بله، بله!" پدر هر قدر اصرار کرد تا جواب صریحی بشنود، پسر کماکان جواب می‌داد: «بله




قربان. همینطور که می‌فرمایید. بله، بله!». پدر از کوره در رفت و با عصبانیت فریاد زد: «پسر، این کار را من به تو یاد دادم. حالا با همه بله، با من هم بله؟»

وقتی سهل انگاری و بی‌مسئولیتی مرام کسی شد دیگر برایش فرقی نمی‌کند که این را از چه کسی یاد گرفته باشد. گاهی هم به تو می‌گویند برو فلان بی معرفتی را بکن خودمان هوای کارت را داریم و برایت چنین و چنان میکنیم، اما وقتی انجام دادی و گرفتار و نزار برگشتی، خودشان را به فراموشی می‌زنند که ما گفتیم؟ این طوری که نگفتیم، الان که امکانات جور نیست، حالا که شرایط خوب نیست...

كَذٰلِكَ الْعَذَابُ

الهی که هیچوقت «کاف» تان تاب بر ندارد! یعنی چه؟ قرآن می‌فرماید: «افنجل المسلمین کالمجرمین؟» کاف بعضی‌ها چطور کار میکند که مسلم و مجرم را برایشان یکسان فرض می‌کند؟ آنوقت این کاف می‌شود: «كَذٰلِكَ الْعَذَابُ» عذاب همین است دیگر. وقتی خوب بودن و بد بودن، برای کسی یکسان شد خودش می‌رود به سمت عذاب.

عذاب عاقبت کار است. کاری که منتظر هستی خیرش را ببینی؛ اما آخر قصه حالت را می‌گیرد. انسان فهم دارد که کدام کار عذاب دارد و کدام کار پاداش. فهم عذاب، حداقل میزان فهمی است که آدم می‌تواند داشته باشد. کیفیت هر عذابی متناسب با کیفیت خطا و انحرافی است که سر می‌زند. هر سختی‌ای که عذاب آور نیست، مردم اصلا خودشان را به سختی‌ها می‌اندازند که لذت ببرند. عذاب شبیه پشیمانی است. وقتی می‌پرسد: «واقعا می‌فهمی که آدم مجرم و آدم تسلیم فرق میکنند یا نمی‌کنند؟» می‌خواهد بگوید: «عقل که نباشد جان در عذاب است». کسی که مجنون باشد اصلا خودش می‌خواهد که در عذاب قرار بگیرد. کسی که خودش را در این لایه خاصی قرار می‌دهد، جهنم سر خود می‌شود. بنده خدا هیچوقت در عذاب نیست. وقتی به دلیلی او را در گودال کربلا هم قرار میدهند، با وجود اینکه کربلا سخت است، پر از کرب و بلا است؛ ولی برایش عذاب نیست چون بنده است و راضی. چون مجاهد است و مأمور. قرآن می‌خواهد طوری تو را بیمه کند که همیشه خنک بمانی و در تلاطم هیچ آتشی نیفتی و گرما زده نشوی.




وَلَا تُطْعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ ... ذَا مَالٍ وَ بَنِينَ

خدا نکند انسان "ذا" بشود. ذَا مال و بنین، صاحب اختیار، امکانات یا نفرات. اینهمه بد اخلاقی برای چه؟ تند می شود، دروغ می گوید، قسم می خورد پشت قسم، تحقیر و توهین و مخالفت می کند تا مبدا که تو... تا بفهمی اینجا کی باید دستور بدهد، حساب ببری، که بتواند هر طور می خواهد تو را توی مشتش داشته باشد و به هر کاری که دلش خواست وادارت کند. این را می گویند سلطه و کنترل گری.

می گوید چرا سر این بچه داد نمی کشی؟ بچه که تندی و داد و دعوا نشنود، بچه ای که کتک نخورد، حساب نمی برد. حرف نمی شنود. فکرش را که میکنی، همه می خواهند بچه هایشان را تربیت کنند به این معنی که هر چه می گویند بشنود و انجام دهد و تمام روش های اصلاح و تغییر رفتار را مرور می کنند. غافل از اینکه این انسان خودش برنامه دارد، سمت و سویی از ابتدا درست و پاکیزه است، آقا بالا سر نمی خواهد. اینقدر نظارت و تنبیه و تشویق لازم ندارد. می خواهند همسر و خانواده و همسایه و همکار از آنها حساب ببرد و حرف حرف آنها باشد. اصلا به هر راهی می روند تا بتوانند رییس بشوند و در جایگاه تسلط بنشینند و دستور بدهند. آنوقت اگر بخواهی نظری بدهی یا طور دیگری پیشنهاد کنی، توهین و تحقیر و بدنامی و اخراج...

کسانی در زندگی ما هستند که اینقدر حرف می زنند و پیگیری و تلخی می کنند که آرزو می کنیم هر آنچه می گویند، عکسش را انجام بدهیم. در مقابل، کسانی هم هستند که دوست داریم بدانیم چه می خواهند تا همان بشویم که دوست دارند. آیا رفتارهای این دو یکسان است؟

وای به روزی که یکی خودش را کسی بداند، صاحب اختیار بشود، جای رب بنشیند و کبریایی کند. خدا نکند آدم نفهمد که زندگی میکند تا قیمت پیدا کند، بندگی کند، تا وظیفه خودش را به زیبایی انجام دهد، نه اینکه به هر قیمتی زندگی کند و آزار بدهد و عذاب ببیند.



مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ إِمَّجَنُونَ

وقتی میگویند خوش اخلاقی، یعنی کنار آمدن با بد اخلاقها. از مدل های مختلفشان. کسی از راه می‌رسد و هر چه می‌تواند ناسزا می‌گوید. اما با برخوردی عجیب روبرو می‌شود:

مردی از اهل شام وارد شهر مدینه شد. به خاطر تبلیغات سوء معاویه و دیگر دشمنان اهل بیت، به مرور کینه ای عمیق از امام علی علیه السلام و فرزندان او در دل پیدا کرده بود. یک روز که امام حسن علیه السلام را سوار بر مرکب دید، ناگهان زبان به ناسزا گشود و با صدای بلند به لعن و نفرین آن حضرت پرداخت؛ امام فقط سکوت کرد. وقتی سخنان زشت و ناپسند پایان یافت، امام نزد او رفت و سلام کرد و مهربانانه فرمود: «جناب آقا! به گمانم (در این شهر) غریبی و گویا سوء تفاهمی پیش آمده است. اگر بخواهی شنودت کنیم، چنین می‌کنیم و اگر چیزی میخواهی به تو می‌دهیم و اگر راهنمایی میخواهی راهنمایی می‌کنیم و اگر در بردن بار یاری می‌جویی، بارت را می‌بریم و اگر گرسنه باشی سیرت می‌کنیم و اگر بی لباس باشی لباس می‌دهیم و اگر نیازمند باشی ثروتمندت می‌سازیم و اگر فراری باشی پناحت می‌دهیم و اگر حاجتی داشته باشی آن را برآورده می‌کنیم. حالا خوب است اسباب و وسائلت را برداری و نزد ما بیایی و تا هنگام رفتنت (از مدینه) مهمان ما باشی که این برای تو بهتر است؛ زیرا ما خانه ای بزرگ و حرمتی زیاد و مالی فراوان داریم. (می‌توانیم از تو پذیرایی کنیم)

مرد شامی از شنیدن این سخنان عجیب دگرگون و از برخورد نادرستش پشیمان شد و در حالی که از ندامت می‌گریست گفت: «گواهی می‌دهم که تو جانشین خدا در زمینی. خدا بهتر می‌دانست که رسالت خویش را به عهده چه کسی قرار دهد. تو و پدرت علی منفورترین مردم نزد من بودید و اکنون محبوب ترین مردم نزد من هستید».

آنگاه دعوت امام علیه السلام را پذیرفت و تا وقت رفتنش مهمان آن حضرت بود. چه نعمتی است داشتن این خُلقِ خدایی و این عقل کارآمد.

بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۴۴


پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بر گروهی گذر کرده و فرمودند: برای چه اجتماع کرده‌اید؟ گفتند: یا رسول الله این دیوانه بیهوش شده است و ما برای دیدن او اینجا جمع شده‌ایم. فرمودند: «این فرد مجنون نیست؛ بلکه مریض است، آیا به شما خبر بدهم که مجنون واقعی کیست؟» گفتند: آری یا رسول الله، فرمودند: «مجنون واقعی کسی است که در راه رفتن تکبر کند و با گوشه چشم نگاه کند و شانه‌های خود را از تکبر بجنباند و از خدا آرزوی بهشت کند در حالی که او را نافرمانی می‌کند، او کسی است که مردم از شر او در امان نیستند و امیدی به خیر او نیست چنین کسی مجنون است اما این شخص مریض است.»

وقتی می‌گویند اخلاق خوب، یعنی نداشتن انواع بد اخلاقی. وقتی می‌گویند اخلاق خوب، یعنی همانی که پیامبر عزیزمان بخاطرش مبعوث شده اند. یعنی همان موضوعاتی که امام سجاد علیه السلام در دعای مکارم الاخلاقشان مطرح میکنند و کتابهای اخلاق درباره آن سخن گفته‌اند.

کسی که زیاد می‌خندد الزاماً خوش اخلاق نیست. بعضی‌ها سکوتشان بیشتر از قیل و قالشان است؛ اما بی‌آزارند.

وقتی یکی بهت کمک می‌کند، درد را آرام می‌کند، در یک گرفتاری از حالت خبر می‌گیرد یا دستی کنار دستت می‌گذارد تا بارهایت را بلند کنی، چقدر برایت دوست داشتنی می‌شود. خوش اخلاقی دوست داشتنی است و محبوب شدن با تواضع است، با قرض دادن است، با صبر است، با بخشیدن یک اشکال و اشتباه است.

خدا نکند کسی مجنون باشد و بخواهد در هر کاری یکجوری حال آدم‌ها را بگیرد. در هر کمک خواستنی تمام راه‌های نشدن و نکردن را برایت مرور کند. خدا نکند آدم نتواند به کسی کمک کند. حتی نتواند خوبی‌های دیگری را ببیند، اینقدر که اگر خیری هم در کسی باشد، چشمان این ...



وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ

وقتی که همه چیز آماده و مرتب است و قدردانی می‌کنند و هدیه می‌آورند و مهربانی می‌کنند، لطف می‌کنیم که بد و بیراه نمی‌گوییم و لبخند می‌زنیم! اما خوش اخلاقی وقتی دیدنی است که همه چیز جور نباشد و کسی لبخند بزند و هدیه بدهد و کمک بکند و اعصاب و روحیه‌اش به هم نریزد و همچنان موقر و مرتب باشد. کسی می‌تواند خوش اخلاق باشد که دنیا و عاقبت آن را بشناسد و از برنامه‌ها و امتیازات آن طرف هم خبر داشته باشد، در اینصورت است که حال و احوال و خواسته‌هایش ادب و ثبات پیدا می‌کند. علمی که در پس این خردمندی و رضایت است، از کجا می‌آید؟

امام صادق علیه السلام برایمان گفتند که: «دنیا زندان مؤمن است و از چه زندانی خیر و خوشی آید؟»

گفتند: «مومن ناسپاسی می‌شود. زیرا کار نیک او بسوی خدا بالا می‌رود و در میان مردم پخش نمیشود و کافر سپاسگزاری می‌شود.»

- در گذشته نبوده و در آینده و زمان شما هم نباشد مؤمنی، جز آنکه او را همسایه‌ئی باشد که آزارش دهد.
- بر مؤمن چهل شب نگذرد، جز آنکه پیش آمدی برایش شود که غمگینش سازد تا موجب تذکرش گردد.
- برای بنده نزد خدا مقامی است که به آن نرسد، جز بوسیله یکی از دو امر: یا رفتن مالش و یا رسیدن بلائی به تنش.
- گفتند: اگر مؤمن پاداشی را که برای مصیبتها دارد بداند، آرزو میکند که او را با مقراضها تکه تکه کنند.
- فقراء مسلمان چهل خریف پیش از توانگرانشان در باغهای بهشت می‌خرامند. حکایت این دو دسته حکایت دو کشتی است که بگمرك رسند و گمركچی یکی را خالی بیند و گوید رها کنید برود، و دیگری را پر از بار بیند و گوید نگهش دارید.
- و فرمودند: چیزی از دنیا به بنده‌ای عطا نشد، مگر برای عبرت گرفتن، و چیزی از او بر کنار نگردید، مگر برای آزمودن. و: بدان که سختی مدت کوتاهی دارد و عاقبتش با آسایش طولانی است.

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقِي عَظِيمٍ

قرآن مجید و بسیاری از کلمات پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام عقل را پایه و مایه انسانیت معرفی کرده و گفته‌اند که ثواب هر کس را به میزان عقلش می‌دهند.

معلوم میشود که برای خوش اخلاق شدن باید ابتدا یک اتفاقاتی در درون آدم بیفتد و یک صلح و صلاحی بر پایه عقل مستقر بشود تا هر چیزی برود سر جای خودش.

اینقدر به خودت گیر ندهی و به بقیه هم. توقعات را از خودت نرم‌تر کنی و از بقیه هم.

خودت را دوست داشته باشی تا بتوانی با خلق عالم نیز دوست بمانی. اشتباهات خودت را با کارهای خوبتر جبران کنی و از کنار اشتباهات بقیه چنان آرام عبور کنی تا خطاهای آنان برای تو خطا نسازد.

آدم عاقل وقتی به این موضوع فکر میکند که هدفش از زندگی در دنیا چه بوده و چقدر زود است که برود، آنوقت خودش را با آن مقصد تنظیم می‌کند. وقتی فکر میکند ازدواج می‌کند که خوشبخت بشود، دیگر به خاطر هر چون و چرایی زندگی‌اش را به تباهی نمی‌کشانند، چون آمده تا با تقدیم خوشبختی به دیگران، خوشبخت باشد.

وقتی فکر میکند به اینکه حضرت علی (علیه السلام) گفته‌اند: من شغل نفسه بغير نفسه تحير في الظلمات.. «هر کسی که خودش را مشغول بقیه کرد، در تاریکی‌ها حیران و بیچاره شد»، معطل اینکه دیگران چه می‌گویند و تقصیر که بود، چرا گفتند و قدردانی کردند یا نکردند، نمی‌شود. چرا نمی‌شود؟ چون خیلی کار دارد..

خُلُقِ عَظِيمِ

این روایت برگرفته از رساله‌ای چندین صفحه‌ای است که امام صادق علیه السلام برای جمعی از شیعیان نزدیکشان مکتوب کردند و آنها بعد از نماز هایشان آن را مطالعه می کردند تا مسیر را گم نکنند و مأموریتشان از یادشان نرود. با دقت در آن پاسخ سوالات زیادی را پیدا می-کنیم، از جمله اینکه:

● آیا تمرینی برای خوش فکری و خوش سخنی وجود دارد؟

● چگونه از گفتار زننده و مضر برحذر باشیم؟

● سرنوشت کسی که افسار زبانش در دستش نیست چیست؟


«از خدا بپرهیزید، زبان نگهدارید مگر در کار نیک. مبادا به حرف زور و تهمت و گناه ستم لب بگشایید.

اگر شما زبان نگهدارید از آنچه خداوند نهی نموده برای خودتان بهتر است در نزد پرودگار، زیرا زبان گشودن به چیزهایی که خدا نهی کرده و ناپسند می دارد موجب هلاکت بنده است و او را در قیامت کر و لال می نماید و به این صورت که خداوند در این آیه فرموده در می آید: «صُمُّ بَكْمُ عَمَى فَهْمٌ لَا يَعْقِلُونَ؛ کر و لال و کورند و نمی فهمند»؛ یعنی حرف نمی زنند و به آنها اجازه عذرخواهی داده نمی شود تا پوزش بخواهند.

مبادا مرتکب آنچه خدا نهی کرده بشوید. خاموشی را رعایت کنید مگر در موردی که سودمند است و مربوط به آخرت شما است و اجر خواهید برد. زیاد تهلیل و تقدیس و تسبیح نمائید و خدا را ستایش کنید و تضرع به سوی او و علاقه به آنچه از خیر نزد اوست داشته باشید، چیزهایی که نه کسی قدرش را می داند و نه از نهایت آن کسی خبر دارد.

به جای سخنان باطل که خداوند نهی نموده و اگر توبه نکند و برنگردد موجب خلود در جهنم می شود، زبان به ستایش و این اذکار مشغول کنید.

بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۵، ص: ۲۱۲



عُتِّلَ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ

علی علیه السلام میگویند: ان الله حرم الجنه علی کل فحاش. خدا بهشت را بر هر زشت گفتاری حرام کرده است.

می‌گویی می‌خواهم مشکلات درونی‌ام را درست کنم، می‌گویند زبانت را درست کن. می‌گویی مگر نمی‌گویند که ورودی‌ها خیلی مهم‌اند هر دیدنی و شنیدنی و ...؟ می‌گویند ورودی‌ها مهم است؛ اما اگر بخواهی زبانت را درست کنی ناچار می‌شوی که خودآگاهی و مراقبت خاصی بر ابعاد مختلف وجودت داشته باشی. بفهمی که در چه حالی سیر می‌کنی، چرا گاهی متغیر می‌شوی و آیا برای هر موضوعی که مخالف میل تو پیش می‌آید لازم است که ناراحت بشوی و عکس‌العمل نشان دهی؟ مگر غیر از این است که دنیا سرای شدن‌هاست و نشدن‌ها؟ مگر دنیا همواره به کام یوسف‌هایش (علیه السلام) بوده که به کام ما باشد؟

هر کسی، هر حرفی را نمی‌زند. هر شخصیتی، هر عبارتی را به کار نمی‌برد. همه ممکن است ناراحت یا عصبانی بشوند، اما می‌شود مثل آدمهای خوب ناراحت شد و می‌شود مثل آدمهای خوب از هر چیزی عصبانی نشد.

حیا همیشه خوب است. حیا و عفت کلام یک ضرورت است. کلام هم مراقبت و پوشش و تأمل می‌خواهد.

دل که پاک باشد، خروجی‌اش پاک است. می‌گویند: کسی که فحاشی میکند طیب ولادت ندارد. این یک سوی داستان است. سوی دیگرش این است که انسان می‌تواند پاکی ولادت داشته باشد، اما با بدحرفی و زشت گفتاری چنان فساد راه بیندازد که حتی سلول‌های بنیادین وجودش را هم فاسد کند.

ارتباط عجیبی است، دل که ناپاک شد کلام را خراب می‌کند و کلام که تند، پر طعنه و تحقیرکننده شد، مراقبت و صفای دل را از بین می‌برد و این چه باتلاقی است؟

مَنَاعُ لُخَيْرٍ

- دلم می سوزد! برای همین داد میزنم! نمیخواهم آینده‌اش را خراب کند.
- امروزش را خراب کردی برای حفظ آینده‌اش؟
- دوستش دارم! برای همین نمیگذارم دست به کاری بزند! نمیخواهم شکست بخورد مشکل ببیند، با مسئله‌ای روبه رو شود! نمیگذارم با این یا با آن ازدواج کند، مبادا به مشکل بر بخورد، همسرم را نمیگذارم جایی برود تا فقط مرا ببیند و دوستم داشته باشد.
- ناتوان و وابسته در یک چاردیواری خشکش کردی به خاطر دوست داشتنت؟
- نگرانش هستم! برای همین میگویم آن غذا را نخور، این لباس را بپوش، اینطور حرف نزن، آن کار را نمی‌خواهد بکنی...
- آرامش و هویتش را مچاله کردی برای نگرانی‌ات؟

آنوقت این زندان‌بان‌های مهربانِ نگران؛ اگر کسی را ببینند که به جای محدود کردن؛ اجازه میدهد، به جای سرکوب کردن؛ راه می‌اندازد، به جای عصبانی شدن؛ صبر میکند، هدیه میدهد، دست و دل باز است، می‌بخشد، می‌خندد، با بچه‌هایش بازی میکند، با همسرش آسان‌گیر و بزرگ‌منش است، یا اصلاً از ابتدا دنبال هسری می‌گردد که بتواند فکر کند، حرف بزند، کمک کند، فعال باشد، و بخواهد با فکر و حرف و کمک و تلاشش دنیا را از غریبی غیبت طولانی امامش خارج کند، می‌گویند: دیوانه، نابلد، به تو چه...

اگر میدانست راز: «رهایش کن تا بدستش آوری»، چه‌ها که بدست می‌آورد. این چه نوع مستی است که وقتی می‌گیرد آدم بخیل می‌شود؟

در دنیای آدمهای تلخ، شیرین بودن جرم است.


هر کس که یک صفت خوب دارد می‌تواند بقیه را هم داشته باشد. هر گناهی هم بستر و باغچه‌ای از گناهان دیگر است.

این نکته را سوره قلم به دست می‌دهد تا بتوانی تا ابد مجنون نشدن را مشق کنی. آمده تا چاره سازی کند برای هرگز مست نشدن. کاری می‌کند که عقلت هیچگاه رهایت نکند، تا اینکه هیچوقت عذاب نشوی.

مجنون در این سوره جن زده است. حرف‌هایش مال خودش نیست. بالاخانه‌اش را اجاره داده به دشمن. هر چقدر در بزنی صدای دشمن را می‌شنوی. لزومی ندارد حتما تو هم عذاب بشوی، اینهمه تا حالا خودشان را گرفتار عذاب کرده‌اند. شما لطف کن سرانجام اینها را ببین، دوباره امتحان نکن. نمی‌خواهد دوباره برق گرفتگی ر امتحان کنی. از بین این‌همه گناه که هر روز روی زمین خدا انجام می‌دهند و تو اسم خیلی‌اش را هم نخواهی دانست، تو می‌خواهی برای تکرار همین یکی دو اشتباه خودت را "عذاب لازم" کنی؟ نکن این کارو...

إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ

باغ سوختگی یعنی یک ترم درس بخوانی و تحقیق انجام بدهی و کار کنی آونوقت اشتباهها یک روز دیرتر برای امتحان مراجعه کنی و استاد هم اصلا باهات راه نیاد. باغ سوختگی این است که هر روز فقط بگردی و بخری و بگردی و بخری، به یکباره ببینی آن کسی که به اعتبار بودن او زندگی و خانواده‌ات معنی پیدا می‌کرده از اینهمه خرید کردن خسته شده و برای همیشه رفته است. و تو ندانی که این لباسها را کجا و برای چه کسی بپوشی و با این بشقاب و لیوانها از کدوم مهمونها پذیرایی کنی.



پس یک عامل چنین امری بی توجهی به دلیل و اهمیت هر کاری است که انجام می‌دهیم.

مثل این است که از صبح برای درست کردن کوفته‌ها بخری، بشوری، خرد کنی، درست کنی و بگذاری که آرام آرام بپزد و نرم نرم جابیفند، موقعی که مهمانها دارند میایند و با خیال هنزی که به خرج داده‌ای و عطر گوشت ترکیب شده با سبزی‌های معطری که در کل ساختمان می پیچد و تعریفهایی که منتظری برای شنیدنشان دلت قنچ بزند، ناغافل یکی بیاید شعله را زیاد کند و بوی دود خانه را بردارد!

پس یک عامل دیگرش بی توجهی در هنگامه نتیجه‌گیری و بی‌مراقبتی از دقایق آخر است. عامل جدی‌ترش مست شدن به هنرمندی خود و فراموش کردن دست هنرساز و روزی رسان خدا است.

عذاب این است که بعد از کلی صرف زمان و سوخت رفتن فرصت‌ها و امکانات ببینی که چیزی دستت نیست و نمی‌توانی از حاصل دسترنجت بهره‌ای ببری. عمرت را در جمع کردن مدارک و رزومه‌های صرف کرده باشی که نیازهای اصلی زندگیت نبودند. فقط شنیده‌ای که بخون و برو جلو و به هیچ چیز فکر نکن، به اینکه در این عالم چه کاره ای و چه وقت زمانش می‌رسد که خودت برای نیازهای ضروری زندگیت برنامه‌ریزی کنی و وقت بگذاری؟

باغ سوختگی یعنی کذلک العذاب؛ یعنی ان الانسان لفی خسر، یعنی ضل سعیم فی الحیوه الدینا و یحسبون انهم یحسنون صنعا. (۱)

بدترین نوعش این است که تمام فرصت‌هایت را به تباهی کشانده باشی در حالی که فکر میکردی خوب کاری هم می‌کنی!

گاهی آدم فکر می‌کند چقدر لازم است که از بدی‌هایش استغفار کند. سوختگی درجه بالا این است که چشمت روشن بشود به اینکه از کارهای ظاهراً خوبی که کرده‌ای باید استغفار کنی.

چنان می‌سوزد کشتزار کسی که از ابتدا با عزم و نیت و احساسات نیک وارد یک کاری می‌شود اما در شکل انجام دادنش یا بعد از انجام آن با یک برخورد نسنجیده و بی کیفیت، زیبایی و تاثیر کل کارش را خراب میکند. مثالش مثال همان گاوی است که بزرگترین سطل شیر را پر میکرد و بعدش



هم لگدی میزد و همه را می ریخت.

الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات، کسی اهل عمل صالح است که تدبیر در عمل داشته باشد؛ یعنی از قبل و نیت کار گرفته تا شکل و اندازه و فرایندش، و بالاخره تا رساندن به نتیجه لازم و بعد و پیامد و تبعات آن را هم پیش بینی و مراقبت کند و بتواند کار خوبش را با خودش تا قبر و قیامت همراه ببرد.

اینگونه میشود که مجرم و مسلم در هدف‌گذاری، برنامه‌ریزی، اجرا و تعقیباتشان یکسان در نمی‌آیند، افنجعل المسلمین کالمجرمین؟

(۱): اینچنین است عذاب (سوره قلم)؛ قطعاً انسان در معرض زیان است (سوره عصر)؛ تلاشهایشان در زندگی دنیا گم و نابود شده با این حال، می‌پندارند کار نیک انجام می‌دهند، (سوره کهف).

أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ... سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ... وَأَمْ لِي لَهُمْ إِنْ كِيدِي مَتِينٌ

یکبار خدا پرنده می‌فرستد و فیل‌سواران را به این کیفیت از هستی ساقط می‌کند تا حساب دستمان باشد.

همیشه که فرار نیست پرنده بیاید! خدا به صورت های دیگر هم از دینش دفاع کرده است. گاهی تندبادی، آتشی، سیلی، سنگبارانی راه می‌اندازد تا در تاریخ ثبت بشود و ابهت آن چشم‌ها و گوش‌ها را متوجه و متذکر کند.



قرار نیست هر کسی که سهم نیازمندان را کنار نگذاشت، همان دم باغش دود شود. اینجا میوه‌ها را بار زده‌اند و برده‌اند و به قیمت خوبی هم فروخته‌اند. سرمایه‌ای قرار است اینبار به جای فراهم کردن نشاط و سلامتی، در تکاپوی بیماری و دارو و درمان‌های سنگین و بی‌نتیجه مصرف شود؛ و هم‌اکنون برای عبرت گرفتن است و دست برداشتن.

یکی هم اینقدر بی‌توجه ادامه می‌دهد که حسابش را می‌گذارند یکجا برای روز کارنامه...


وقتی نعمت‌ها به سویت روان است، اگر تو صاحب نعمت و دست دهنده او را نبینی و آن را برای خود بیمه‌ای همیشگی فرض کنی، می‌شود پس-انداز روی پس‌انداز و مدرک روی مدرک. کسی به ما درس داده که این حیات و زیبایی و سلامتی همیشگی است؟ یا امان نامه ای برایمان تا عبور از قیامت صادر شده؟ یا نفرات و ادوات پر قدرتی هستند که میتوانند بلاگردان ما از تمام آسیب‌ها باشند؟ یا نکند از غیب خبر داریم و ثبات و قرارمان تضمین شده است؟

خود را در اوج سلامتی می‌بیند و ناتوان را همیشه در ناتوانی؛ به کسب امروز خود دلخوش است و نگرانی نیازمندان را به تمسخر نگاه می‌کند... می‌گوید: حاصل خودم است، بقیه هم زحمت بکشند تا داشته باشند. باز خداوند در دادن فرصت به او دریغ نمیکند تا خضوعی، شکری، سجده‌ای پیدا کند و واسطه‌ای برای کمک به دیگران شود.

اگر همه این مهلت‌ها را قدر بدانند و به کار بگیرد برای انجام وظیفه، نعمت برایش عذب و گوارا می‌ماند.

و اگر غرق شد در خیال جاودانگی آنچه که دارد و بی مسئولیتی نسبت به آن، كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ.

بر هر نعمتی بنوشته که مرا صاحبی است، و هر یکی، سپاسش به گونه‌ای ...



خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَ قَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السَّجُودِ


سبحان ربی الاعلی و بحمدہ. لطفاً هر وقت نعمت بہتان داده شد سجدہ کنید. پیشانی بر خاک بگذارید. لطفاً متکبر نباشید. لطفاً بینی را بر خاک بگذارید تا داغ ننگ سرکشی بر آن ننشیند. هر گاہ تلخ شدی و بینیات را کج کردی بہ اندازہ تلخیات متکبری.

آدمها سجدہ می کنند تا شیرین شوند. ہمہ اختیار خود را تقدیم یار می کنند تا غسل شوند. سجدہ یعنی اخلاق، یعنی اتفاء حریق، تقوا، تسلیم ارادہ خدا شدن. اگر می خواهی چیزی را بہ خدا بدهی ارادہات را بده. بگذار ارادہ تو، آرزوی تو، میل تو، ارادہ او باشد. برای او کاری را انجام دہید.

سجدہ یعنی برای او سر بہ زیر داشتن تا ہرگز سرافکنندہ و پشیمان نشدن. موحدانہ «سبحانک اللہ» گفتن قبل از «انا کنا ظالمین» شدن. عذاب اکبر الہی این است کہ از ابتدا مسیری غیر از «سبحان ربی الاعلی» رفتہ باشی و آن زمانی کہ در قیامت امر بہ سجدہ کنند تو نتوانی. مدتہا قبل این باغها سوختہ باشند، بعد تو برسی و بینی.

سجدہ قلم چگونه است؟ توان ارتباط گیری اوست. سجدہ پول داشتن، ہمسر یا فرزند داشتن، دست و پا و چشم داشتن چگونه است؟ پاسخش تقوا است. اینکہ زود فتنہ زدہ نشویم. اختلال پیدا نکنیم. دیوانہ نشویم.

گاهی نعمتی می دهند، بعضیها تک خور می شوند. سالی یکبار می خواستی سیبی، اناری دست کسی بدهی، کجای دردهای او درمان می شد؟ اگر بیچارگی اش رفع می شد کہ ہر سال دوبارہ نمی آمد. برای تو خوب بود کہ ہمین را ہم دریغ نکنی. تو کہ فقیر نمی شدی کہ اگر می شدی باغت ہر سالہ پر بار نبود. مگر دستگیری از فقرا انشا اللہ گفتن می خواهد؟ تفاوت بر سر توحید است و خدا را دیدن یا ندیدن. آدم باید برائت داشته باشد از اینکہ دریغ کند، منت بگذارد، بگوید چہا دادم و چہا کردم و لا الہ الا اللہ نگوید.



قَدَرْنِي وَ مَنْ يُكَدِّبُ

چه سخت بود اگر می‌خواستی مسئولیت نابینایی و ناشنوایی و جرم‌های همه را تو یک نفر به دوش بکشی و هر کار کنی تاثیری نکند.

رها شان کن بگذار در مال و دارایی خود چند روز و چند سال دیگر مشغول بمانند و مستی غافلانه‌شان نگذارد بفهمند که تمام آنچه ساخته و پرداخته‌اند را موریانه گوشه به گوشه، ریز ریز خورده و خردار نشده‌اند.

کسی که دشمنی میکند، با تو که مشکلی ندارد، با قیامتش قهر کرده است. می‌ترسد یادش بیاوری و ذکری برایش پیدا شود از اینکه با سرنوشت خودش چه کرده است. هر انسانی عقلی دارد و عقل جامعه بشری هم خود پیامبر است. وقتی به «حضرت عقل» (علیه و آله السلام) می‌گویند مجنون، آنوقت معلوم می‌شود که این جامعه توان ثمر دهی‌اش سوخته است.

ای همه وجودت معنای خوش اخلاقی، تو که از این حرف‌ها تاثیر نمی‌گیری و بدخلق می‌شوی. سلام بر تو و آن رکوعت، سلام بر تو و آن قیامت، سلام بر تو و آن سجودت.

ای کاش می‌فهمیدند که پیامبر کشتن، تیشه به ریشه خود زدن و شاخه زیر پای خود را بریدن است. کاش تنها نمی‌پذیرفتند اما شعر و افسانه‌اش نمی‌خواندند. هر که با آیه خدا در می‌افتد، بر بینی خود داغ ننگ نهاده. دیوانه کسی است که حسین (علیه السلام) می‌کشد.

رهاشان کن و بگذارشان با من.

وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ

بلا دور باشد از تو. مبدا تو هم از غربت به شکم ماهی بروی. اما اگر تو هم در این گرفتاری‌ها قرار بگیری، چقدر مثل یونس ما (علیه السلام) دیدنی و زیبا می‌شوی. چطور می‌شود که آدم وقتی در مخمصه قرار می‌گیرد، زیبا بماند؟ آن زمان که هویتش مجاهد در راه خداست، در مسیر رسالت است، چه زیبا شکم ماهی برای تو هم کف می‌شود.

هر نعمتی که به ما می‌دهند یونس ماست، ببین که با یونس‌ات چه کار می‌کنی؟ او را به کام نهنگ می‌فرستی تا در غربت بنشیند؟

ما مجنونیم اگر یونس‌مان در پس پرده غیبت بماند. اگر به خدا برگردیم برای نعمت‌هایی که داریم، ای بسا که یونس ما هم برگردد. ما خوبهایی صدماتی که خورده‌ایم را قرآن قرار نداده‌ایم که تالی قرآن و ترجمانش بیاید. حسین برای تمام مصائب کربلا آماده است فقط فرصت می‌خواهد یک شب بیشتر با نماز و تلاوت قرآن بماند. ذکر خوبهای آدمهاست و جبران ناکامی‌های آنها. وقتی اهل ذکر می‌شوی، از دیوانگی‌ات پیشگیری می‌شود. ذکر را چنان تعبیه کرده‌اند که جریان داشته باشد، تکرار داشته باشد. با این تکرار هر نعمتی که می‌دهند، برایت ذکری تازه می‌آورد. وقتی نعمت پشت نعمت دریافت می‌کنید، دیوانه نشوید.

وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ

لطفا وقتی با قرآن مواجه می‌شوید قدر بدانید. وقتی قرآن را داریم، چیزی داریم که جبران تمام نداشته‌هاست. ذکر خوبهای آدمها و جبران همه ناکامی‌های آنهاست. ذکر جبران ناکامی‌های یتیم است. هر که را خواستند مدفون کنند یا پدر و مادر و امکاناتش مناسب نبود، جبرانی راضی کننده دارد و آن قرآن است. اگر نبود قلمی که سطر می‌کند، نبود آن کسی که به او خطاب شد که اینقدر نعمت دارد، چه خون‌هایی که هدر می‌رفت و دستگاه عدالت خدا چیزی برای جبران نداشت. چگونه است که یک انسان در نقش ذکر قرار می‌گیرد. نه تنها قرآن ذکر است، بلکه این اثباتی است که بگوید قرآن و عترت علیهم السلام دو چیز نیستند که به هم ضمیمه شده باشند. اگر قرآن را از پس پرده غیبت بیرون آوری، امام زمان را بیرون آورده‌ای.

و إِنَّ يَكَادُ الْإِذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذُّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ مَلْجُونٌ

نزدیک است هنگامی که با ذکر روبرو می‌شوند، با چشمان خود تو را بزنند، و می‌گویند: «او دیوانه است!»

شما اگر آدم‌های خوب و موفق را ببینید چه احساسی بهتان دست می‌دهد؟

اگر کسی به شما بگوید مواظب باش بلا سرت نیاید دوست دارید که گوش بدهید یا مخالفت کنید؟

وقتی نعمت پس از نعمت نصیبتان می‌شود، شکر و سجده‌تان بیشتر می‌شود یا دوست دارید که دیگر هر کاری می‌خواهید بکنید؟

وقتی به لطف الهی این نعمت شامل حالتان می‌شود که یک اشکال و اشتباه خود را بفهمید، نا امید و نالان می‌شوید یا ...؟

وقتی یک خردمند عاقل به شما نگاه میکند، اذیت می‌شوید یا خوشحال؟

الهی که هیچوقت چشم نخورید. به نعل اسب و اینها هم هیچ ربطی ندارد. برای مبارزه با چشم زخم ابتدا خودتان را چشم نزنید. چشم زخم نشانه سوء تغذیه در ذکر است. نبادا تا یک موقیتی حاصل کردید و یک کار خوبی انجام دادید، خود را چنان تحقیر و سرکوب کنید که دیگر بلند نشوید. مگر هر کسی که فهم و حرکتی را جریان می‌دهد، ذکرش از خودش بوده، که شما هم به خودت می‌گیری؟ و اگر می‌خواهی بگویی دیگر نمی‌توانم، مگر بقیه که توانستند، توان از خودشان بود؟ لا حول و لا قوه الا بالله ..

کسی که با خودش دوست است و دستش توی جیب خداست، وقتی یکی را می‌بیند که توانمند است، شاد است، راحت است، نعمتی دارد، خدا به او خیر و اثری داده، خوشحال می‌شود؟ اینطوری چقدر موضوع برای شاد شدن وجود دارد؟ چه تفریح با برکتی از این بالاتر که بتوانی هر روز برای شادی و خوشبختی و هدایت همه مردم در هر جایی دعا کنی، و خدا مرتب و مرتب برای خودت جبران کند؟ نگاه‌ها و فکرها و رفتارها طعم و مزه دارند. لطفا تلخ نگاه نکنید. لطفا تلخی نگاه دیگران هم شیرینی کام شما را هم تغییر ندهد. میدان به تلخی‌ها ندهید.

. نعمت ذکر تنها نعمتی است که مجنون نمی‌کند. امن و سلام است. دنیا است که آدمها را دیوانه می‌کند. یک تسبیح، یک حمد، یک باغ برایت آورده که سوختنی نیست. یک نکته اگر برداری به ذکر وصل شده‌ای و این استمرار روشنیت می‌کند. اگر رسول را داشتی برای همیشه قابل اعتماد می‌شوی.